

اکنکار تقدیم می کند

آیا زندگی یک قدم زدن اتفاقیست؟

نوشته سرس مارولد کلمپ

اکنکار تقدیم می کند:

آیا زندگی یک قدم زدن اتفاقی است؟

مقدمه

آیا زندگی فقط یک قدم زدن اتفاقی (بدون برنامه) است؟ برخی از تحلیلگران درباره برخی فروشگاهها اینطور فکر می کنند. شاید این پیش داوری به خاطر افراط در زندگی شان باشد. چه کسی می داند؟ دیگران، و خود من در بین آنها، می گوئیم که زندگی از یک نظام طبیعی پیروی میکند. و قابل پیش بینی است. اگرچه تاریخ دقیقاً در یک مکان یا زمان تکرار نمی شود، زمان حال اغلب در هماهنگی با حوادث گذشته است.

شما چه فکر می کنید؟

اگر برای یافتن راهی بهتر و مستقیم تر به سوی خدا اشتیاق زیادی دارید، به خواندن این کتاب ادامه دهید. حقیقتی که در جستجوی هستید ممکن است در دست شما باشد.

آیا زندگی یک پیاده روی اتفاقی است؟

من در اداره پست بودم که پدری با دختر کوچکش وارد شدند. کودک در حالیکه کلیدی را محکم در دست گرفته بود، شروع به دویدن در سالن انتظار کرد. وقتی برای بررسی صندوق پستی ام رفتم، دختر کوچولو دنبالم آمد و همینطور که کلید را وارد قفل و آن را باز می کردم با نگاهی مصمم مرا می نگرست. بنظر می آمد که شیفته این فرایند شده. معلوم بود که کلیدش را در چندین صندوق و بدون هیچ موفقیتی امتحان کرده است.

کلید فرصت

او ایستاد و همینطور که صندوق پستی ام را دوباره قفل می کردم، نگاه کرد. در همین موقع کار پدرش تمام شد و آماده رفتن بود. دختر کوچکش را بغل کرد و به سمت در رفت، سپس به عقب برگشت و گفت: "وقتی به این سن هستی و کلیدی داری، تمام دنیا یک قفل است."

درباره این جمله فکر کردم. سعی کردم تا پیام معنوی آن را بیاموزم. آن پیام این است: کل دنیا یک فرصت بزرگ است، معمایی برای یک بچه است، چیزی است که با یک کلید باز می شود.

تا کشف کند که چه چیزی در آنجاست.

آیا شما چنین کلیدی دارید؟ چگونه کار می کند؟

جستجوی برای پاسخها

من کیستم؟ کارم چیست؟ چرا اینجا هستیم؟ به کجا می‌روم؟ چه موقع؟ و چگونه؟

سؤال، سؤال _ اما سؤال‌های خوب.

در جستجوی پاسخ این سئوالات با معماهای زندگی و مرگ مواجه می‌شوید. شما دانش حقیقی را از

زیر خاک بیرون می‌آورید که از آموختنی‌ترین دانش‌های مذاهب اصلی دور مانده است.

حتی اکنون شما روی پله نردبان جدید اکتشاف ایستاده‌اید.

آموزش‌های باستانی اک چیست؟ چه چیزی را در بر می‌گیرد؟ آیا می‌توانند زندگی شما را توسعه

بخشند؟ از شما فرد بهتری بسازند؟ اینها تمام سئوالاتی هستند که ممکن است روزی از خودتان

پرسید. شاید امروز.

به من کمک کن تا به یاد آورم فدا چه شکلی است

در طول ویرانی‌های عمده هوریکن اندرو^۱ در آگوست سال ۱۹۹۲ بسیاری از مردم در شمال فلوریدا

خانه‌ها و تمامی دارایی‌هایشان را از دست دادند. برخی از اکیست‌ها هم نیش این ویرانی را احساس

کردند. یکی از همین خانواده‌های اکیست سرپناهی را با یک خانواده دیگر پذیرفتند تا اینکه پولی که

از شرکت بیمه دریافت می‌کردند به آنها فرصت مجدد ساخت خانه‌شان را بدهد. خانواده میزبان

داستانی را درباره دختر چهار ساله و نوزادشان تعریف کردند. بلافاصله بعد از اینکه نوزاد را از

بیمارستان به خانه آوردند، دختر کوچک پرسید که آیا می‌تواند چند دقیقه با نوزاد تنها باشد؟ ابتدا

والدین مخالفت کردند. آنها می‌ترسیدند که او به خاطر حسادت خواهرانه به نوزاد آسیب برساند. اما

کودک چهار ساله دائم از آنها خواهش می‌کرد که محل نگهداری طفل را ترک کنند و بگذارند او با

نوزاد در آنجا بماند. والدین بعد از بلند کردن صدای رادیوی نوزاد قبول کردند.

(به خدا توکل کن، اما صدای رادیوی نوزاد را بلند کن.) آنها از اتاق دیگری گوش میدادند و آماده

بودند که در صورت نیاز به سرعت بازگردند. اما به جای گریه‌های پریشان صدای آهسته دخترشان را

شنیدند که با کودک حرف می‌زد حرف‌های او مثل نیایش بود. او می‌گفت: کوچولو، کمک کن تا به

یاد آورم خدا چگونه است. دارم فراموش می‌کنم."

بسیاری از کودکان به یاد می‌آورند، در واقع به یاد می‌آورند که خدا چگونه است _ حداقل تا سن

سه، چهار یا پنج سالگی و تا زمانیکه وارد مدرسه می‌شوند. سپس روی حافظه را ابری می‌پوشاند.

^۱ Hurricane Andrew

البته، تعالیم خوب به آنها می‌آموزد که در جامعه بزرگسالان مسئول باشند. اما به طور همزمان هدیه گرانبهائی از دست می‌رود _ که همان درک کودک از خدا است.

پاسخ‌های صمیم

مذهب یا اعتقادات انتخابی شما هر چه باشد، در این مرحله از سفرتان به سوی خدا برای شما لازم است. به همین علت است که به آن چسبیده‌اید.

مذهب یا اعتقادات شما بخش باارزش و مهم شماست چرا که تمام تجربیات شما را از زندگی‌های گذشته منعکس می‌کنند.

میراث معنوی ما بسیار غنی‌تر از آن است که در یک زندگی به دست آید، و این علت حقیقی این موضوع است که بسیاری از افراد با هدیه یا استعداد ویژه‌ای به این زندگی وارد می‌شوند، بدون اینکه نیازی آشکار به آموختن آن داشته باشند. حتی برخی از بچه‌ها با دانش یک زبان خارجی متناسخ می‌شوند که خواهر و برادرشان فاقد این دانش هستند. والدینی که با تناسخ ابلهانه برخورد می‌کنند، چنین هدیه‌ای را به سادگی با جمله‌ای پوچ، "خوب، مسلماً این را از ما به ارث نبرده"، از دست می‌دهند و می‌گذارند به هدر رود.

آنها نمی‌دانند که کودک از کجا و چگونه چنین قابلیت را کسب کرده است.

آموختن قوانین معنوی

هرگاه به کودکی می‌نگرم، بزرگسال کوچکی را می‌بینم. درختان تنومند بلوط از میوه بلوط رشد می‌کنند. وقتی بفهمید که بچه‌ها روح‌هایی هستند که از زمان و مکانی قدیمی‌تر بازگشته‌اند انگیزه‌ای وجود نخواهد داشت تا خودمان را از آنها مهمتر و باهوش‌تر نشان دهیم. آنها هم مثل شما و من به پای امروز سفر معنویشان نیاز دارند.

گاهی آنها متناسخ می‌شوند تا شمشیر ترس یا قدرت را بکار برند، در حالیکه در مواقع دیگر می‌آیند تا قانون عشق را نشان دهند. یک کودک سه، چهار یا پنج ساله شخصیت منحصر به فردی دارد، شاید شخصیتی دوست داشتنی یا شجاع و دلیر. اما از سن ۸ تا ۱۰ سالگی ممکن است کودک ناگهان خجالتی و کم حرف شود. به محض بروز چنین حالتی می‌گویید که این دیگر همان فرد نیست.

یک بچه کوچک اغلب گذشته دور را به خاطر می‌آورد و ممکن است از آن صحبت کند.

سؤال خوبی که از یک کودک دو تا چهار ساله می‌شود پرسید اینست: وقتی بزرگ شدی دوست داری چه کاره شوی؟ و اگر کودک با بی‌تفاوتی یک زندگی گذشته را با جزئیات بسیار تشریح کند، شگفت زده می‌شوید.

وقتی افراد، یک زندگی فیزیکی را ترک می‌کنند، به آسمان بعدی، طبقه اثیری صعود می‌کنند. برخی از افراد تا مکانی بالاتر، آسمان دوم یا سوم پیشرفت می‌کنند. آسمان دوم طبقه علی است. سنت پال از آسمان سوم صحبت می‌کرد. این یکی از نواحی جهانهای بالا است جاییکه روح‌ها برای استراحت، آموختن اشکال مختلف قانون معنوی _ که شامل قانون عشق هم می‌شود _ به آنجا می‌روند. کتاب‌های اک، این طبقات و قوانین را با جزئیات معرفی می‌کنند.

پگونه کودکان به زندگی جدید وارد می‌شوند

بعد از یک استراحت کوتاه یا طولانی در جهانهای بالا به شکل یک نوزاد کوچک به زمین بازمی‌گردیم. جسم زندانی جدید و متفاوت است.

این محدودیت روح مشکل‌ترین بخش تناسخ است. در آخرین تناسخ فیزیکی فرد احتمالاً بزرگسالی بوده در یک جسم تربیت یافته و در حال کار. اکنون، او با انگشتان یک کودک سعی می‌کند اشیا را بردارد، اما تلاشش با شکست مواجه می‌شود. چشمها در تلاش برای تمرکز و درک دنیایی تار و مبهم هستند، اما برای مدتی صحنه‌ای مبهم از سایه‌های سیاه و سفید باقی می‌ماند. ماهها می‌گذرد، و تشخیص رنگها آغاز میشود. کم کم، ذهن نوزاد به شیوه‌ای شجاعانه رشد می‌کند و مغز را تحت تأثیر قرار می‌دهد تا همه چیز را در کنار هم قرار دهد.

سرانجام، ذهن به مغز فرمان می‌دهد، "بسیار خوب، حالا امواج نوری را دسته بندی کن و از این بی‌نظمی خارج شو."

البته، ما به عنوان روح حقیقی و ابدیمان فراتر از ذهن بشر هستیم. از ارتفاعات والای روح، ناگهان به ذهنمان فرمان‌های حرکت می‌دهیم، که به ترتیب این دستورات برای اجرا به مغز فیزیکی ما می‌رسد. و سپس اراده رشد می‌کند. بنابراین ما حرکت، عمل و رشد می‌کنیم.

با گذر زمان، نوزاد مادر و پدر را تشخیص می‌دهد و اشکال مبهم به صورت اشیاء واقعی ثبت می‌شوند. وقتی شیشه شیر و غیره در راه هستند این موضوع مشخص می‌شود. بنابراین کودک می‌آموزد که اشیاء را طبقه بندی یا دسته بندی کند. قابلیت رو به رشد جابجا کردن شیئی در مکانی آشنا ترس نوزاد را کاهش می‌دهد، و دنیا را به مکان راحت‌تری تبدیل می‌کند.

مادری مشاهده می‌کرد که بچه کوچکش اشیاء را تشخیص می‌دهد. در حدود سن ده ماهگی صداهای بخصوصی را تقلید می‌کرد. چند وقت بعد، مادر متوجه شد که هرگاه آنها ظرف آب یا یک نوشیدنی را حمل می‌کنند، او می‌گوید: "مو."

روزی این موضوع را متوجه شد.

او داشت به کودک نوشیدن آب را از لیوان می‌آموخت. بعد از هر جرعه، از کودک سؤال می‌کرد "بیشتر؟"^۱ کودک ویژگی‌های این ماده خیس درون لیوان را در دسته اشتباهی قرار داده بود. کودک فکر می‌کرد که اسم آن "مور" است. بنابراین هر وقت آب را می‌دید، سعی می‌کرد آن را به آن اسم صدا کند.

کودک کم کم یاد می‌گیرد. ابتدا در فهرست او نام اشیاء اصلی وجود دارد. چطور باید اشیاء واقعی را در دنیای اطرافش تشخیص دهد.

پگونه عشق خدا را دریافت می‌کنم؟

با گذشت زمان، کودکان از همراهی با دیگران ظرافت‌های بیشتری را می‌آموزند. اگر آنها از شانس خوب داشتن والدینی با محبت برخوردار باشند، به زودی در می‌یابند که وقتی کسی عشق را می‌گیرد، باید عشق بدهد. عشق مانند آب است که فقط مقداری از آن درون یک لیوان جای می‌گیرد، مگر آنکه مقدار بیشتری از آن خارج شود. بنابراین، اگر فردی عشق ندهد، عشق بیشتری نمی‌تواند وارد شود. مردم اغلب در شگفتند که، چطور می‌توانم عشق خدا را دریافت کنم؟ شما با دادن عشق خودتان به دیگران می‌توانید عشق بیشتری دریافت کنید

مدرسه معنوی

به طور خلاصه، زمین یک مدرسه معنوی است. که توسط خدا طراحی و منظم شده است، که برای هر یک از ما، برای هر روحی در این دنیا، فرصتی فراهم میکند تا بیشتر درباره خداگونه شدن _ بیشتر شبیه خدا شدن بیاموزیم.

هدف کلی شما، من و هر فرد دیگری اینست که خداگونه‌تر شویم. در اینجا این وظیفه یا هدف ماست. این کلید شادی و سرور است.

More: این کلمه به معنی بیشتر است.

مردم ممکن است معتقد باشند که در اینجا هستند که وقت بگذرد. تا روز آخر که شیپورها را بنوازند. در آن موقع، با هدفمند کردن یک زندگی بیهوده، انتظار دارند که خدا آنها را برگرداند و به جهان بهتری ببرد، و به آنها فرصتی دهد تا در آنجا هم هستی بی فایده و خود مرکزی داشته باشند. نه. هدف حقیقی زندگی در اینجا، آنجا یا هر جای دیگری اینست که همکار خدا شویم. زندگی‌های گذشته ما تجربیاتی را برای صیقل دادن ما در یک راه معنوی به ارمغان آورده اند. اینطور باشد یا نباشد، شما اکنون بهترین و والاترین موجود معنوی‌ای هستید که تا به حال و در زندگی‌های قبلی بوده‌اید. نگاهی به خودتان بیاندازید. چه می‌بینید؟ خوب است. اما اگر این صورت را دوست ندارید به گذشته‌تان در آینه بنگرید، به خاطر بسپارید که این انعکاس خلقت خودتان است. امروز شما مجموعه تمام افکار، احساسات و اعمالتان در زندگی‌های گذشته هستید. من یکبار گفتم که افراد صادق و مخلص که در یکی از برنامه‌های اک _ مثل یک سخنرانی مقدماتی درباره آموزش‌های اکنکار _ شرکت می‌کنند، به خاطر عدم رضایت از اعتقادات یا مذهبشان می‌آیند. وگرنه، چرا باید آنجا باشند؟

اما ممکن است آنها تنها از بخشی از طبیعت مهم جستجویشان آگاه باشند. اما روح، خویش حقیقی، شنیده است و آرزوی بازگشت به خانه را دارد. این به سادگی موضوع زمانی است قبل از آنکه جستجوی جوینده به طور جدی آغاز شود _ شاید یک هفته، یک ماه، یک سال، پنجاه سال، زندگی بعدی، یا بعداً _ اصلاً مهم نیست. اما این ممکن است زندگی‌ای باشد که جوینده اعتراف می‌کند، "احساس می‌کنم بارها در گذشته زندگی کرده‌ام. ممکن است بهتری باشم که تا به حال بوده‌ام، اما چیز بیشتری می‌خواهم. خیلی بیشتر."

می‌فواهم به خانه برگردم

کودکی که او را دبرا^۱ می‌نامیم به دلیلی، با نقصی در دریچه معده‌اش متولد شد. پزشکان مطمئن نبودند که او بتواند این شرایط را پشت سر بگذارد. در تمام مدت دوران کودکی دبرا، والدینش او را اینطور به غریبه‌ها معرفی می‌کردند: "دختر ما با نقصی در معده‌اش متولد شد. او نمی‌تواند غذا را خیلی خوب نگهدارد."

چنین اظهارات منفی باراضافه‌ای را بر جوانی این کودک بی‌نوا می‌افزود. روزی مشککش بحرانی تر شد. والدین دبرا او را در حالی یافتند که کبود شده بود و او را به بیمارستان بردند.

^۱ Debra

او بواسطه شانس و رحمت الهی، نجات یافت.

پزشکانی که از او مراقبت می‌کردند پیش بینی کرده بودند که دریچه معده، که آنها ثابتش کرده بودند، هیچ‌گونه مشکلاتی را در آینده موجب نخواهد شد.

اکنون خواهر بزرگتر دبرا از تمسخر او لذتی شیطانی می‌برد. بعد از اینکه دبرا از بیمارستان برگشت، خواهرش جنگی را آغاز کرد. قوانین خانوادگی مانع از این می‌شد که دختر بزرگتر به دختر کوچکتر آسیب‌های فیزیکی وارد کند، اما بدرفتاری‌های زبانی و تمسخر کار خودش را کرد. دیگر حرمت و احترام شخصی میان آنها وجود نداشت. در آن روز بخصوص، دختر کوچکتر از این بدرفتاری‌ها به ستوه آمد و ناگهان به خواهرش حمله کرد. او شکنجه‌گرش را کتک زد. خواهر بزرگتر عصبانی شد و رفت و به سرعت به پدرشان گفت. پدر خرد سلیمان را نداشت، پس دبرا را به اتاقش فرستاد.

دبرا به تازگی از شرایط سختی بهبود یافته بود، خواهرش جنگ را آغاز کرده بود، اما این او بود که به اتاقش تبعید می‌شد. او گریان روی تختش دراز کشید، از این بی‌عدالتی خرد شده بود.

او فریاد می‌زد: "می‌خواهم به خانه بروم. من فقط می‌خواهم به خانه بروم." قلبش با حالتی معنوی می‌گفت: "به خاطر بدبختی‌هایم می‌خواهم به خانه نزد خدا برگردم."

هر یک از ما روح هستیم. روزی در بهشت‌های رفیع نور و صوت پاک خداوند می‌خندیدیم و می‌خواندیم _ و در پارک بازی می‌کردیم. اما بدون نظم یا نیاز به خدمت کردن به دیگران، ما (روح) به خودمان خدمت میکردیم. بنابراین خداوند برای تجربه غنی زندگی در یک دنیای دوگانه ما را به زمین فرستاد تا از بی‌نهایت‌هایی چون گرما و سرما، ثروت و فقر، یا عشق و نفرت، رنج و لذت ببریم. این تمامی آموختن طبیعت حقیقی عشق بود. این مأموریت ما است. اولین درس بزرگ اینست که به خودمان عشق بورزیم.

بنابراین وقتی دبرا کوچولو فریاد می‌زد که: "می‌خواهم به خانه برگردم، من فقط می‌خواهم به خانه برگردم." تقاضایش حالتی معنوی داشت. در بیچارگی نومیدانه‌اش، حافظه ضعیف، اما نه خاموش روح از خانه، او را دربرگرفت. او به یاد آورد که خانه حقیقی‌اش روی زمین نبود. اما او در آن سفر می‌کرد.

پذیرفتن زندگی آنگونه که هست

وقتی دبرا صدای خودش را شنید از خود همیشه شکست و به قفس انسانیش بازگشت، نسل‌های بیشمار _ اما تنها یک ضربان _ از برکت در قلب خداوند.

او اینطور دریافت که، من در خانه هستم. این بار، منظورش خانه آسمانش نبود، بلکه زمین بود. زمین سخت، بیرحم و بی تفاوت. او با صدای بلند گفت:

"من هر وقت که بخواهم در خانه هستم، اینجا بهتر از این نمی‌شود. پس من هم اشکهایم را پاک می‌کنم و برای روزی برنامه‌ریزی می‌کنم که برای ترک اینجا به قدر کافی بزرگ شوم." سپس گریه را متوقف کرد. کلید درک او به سرقت رفته بود: در راه خانه باید شرایطی بوجود آید، اما در واقع آن شرایط در محدودیت‌هایی قابل تحمل هستند.

چه درک مهمی برای یک کودک!

دست فدا

دبرا بزرگ شد، ازدواج کرد و سختی‌هایی را تحمل کرد که به شکوفایی کمال ختم شد. پسر اولش را از دست داد، این ازدواج با بودجه‌ای محدود متلاشی نشد و رنج‌های دیگری از این قبیل او را به حاشیه دل‌کنندنی نومیدانه برد.

روزی، افسرده و دل‌سرد به کلیسایی پناه آورد. در دوران جوانیش کاتولیک بود. هم اکنون به بن بست رسیده بود. داخل کلیسا، مراسمی عبادی برگزار می‌شد و عبادت‌کنندگان در اطراف کلیسا دعاهایی را به آرامی زمزمه می‌کردند و در آن لحظه، که در عمق ناامیدی غرق بود، احساس کرد که دست آسایش آمد تا روی شانه‌اش استراحت کند. چشمانش از تعجب باز شد. به عقب نگاهی انداخت تا از آن نوازش ملایم روح قدردانی کند، اما هوایی تهی از چشمان متعجب او استقبال کرد. هیچ کس در آن نزدیکی نبود.

به هر حال، شما ممکن است بگویید که این دست خداوند از طریق شخصیت یک پیام‌آور الهی بود. در اک خود خدا _ که ما نمی‌گوییم مذکر است یا مؤنث _ در مقابل دید بشر ظاهر نمی‌شود و به حالت عادی میان مردم رفت و آمد نمی‌کند.

اما خدا پیام‌آورانی معنوی را می‌فرستد، که اغلب به عنوان فرشتگان، مقدسین و مانند آن درک می‌شوند. دبرا آن را در یک ضربان قلب دریافت. در واقع یک فرشته نگهبان دست اطمینان مجدد و آسایش را بر شانه‌اش گذاشته بود.

داستان دبرا مثال فوق‌العاده‌ای است از اینکه چگونه شما هم ممکن است اشاره ملایمی را از جانب روح مقدس (اک) تجربه کنید تا به شما در سفرتان نزد خدا کمک کند.

حتی قبل از ترک کلیسا می‌دانست که هدیه‌ای از رحمت او را با برکاتی ویژه نوازش کرده است. این لحظه فوق‌العاده درک اطمینانی بود از یک حقیقت کهن: زندگی چیزی بیش از یک پیاده روی اتفاقی است. یک وجود الهی به او فیض بخشیده بود. به عنوان فردی کاتولیک که جنبه فیزیکی زندگی را

اساسی‌تر از جنبه درونی آن می‌داند، با چنین درکی از فیض الهی وحشت زده شده بود. این لطف الهی از طریق نوازش دستی مهربان ولو غیر قابل رویت می‌آمد.

ابدیت در اینجا و اکنون

سالها گذشت. دبرا به موقع پسر دوم را دنیا آورد که ما او را جیم می‌نامیم. او همینطور که بزرگ می‌شد به موضوعات معنوی علاقمند می‌شد. دبرا هم همینطور، اگر چه آزمون‌های زندگی زخم‌های عمیقی را بر جاگذارده بود که برای التیام یافتن به زمان بیشتری نیاز داشت. او هنوز در مورد مذهب احتیاط می‌کرد.

اما نظرش درباره قدم معنوی بعدی بچگانه و ساده بود. درک مستقیم (اشراق) اینطور نجوا می‌کرد که وقتی شاگرد آماده باشد، استاد ظاهر میشود، و نتیجه‌ای که دربرداشت، طبیعی‌ترین شکل آن بود. سرانجام، آیا او پس از آنکه مدت‌ها قبل در کلیسا دستی را روی شانه‌اش احساس کرده بود، در انتظار نبود تا قدم بعدی به سوی حقیقت را کشف کند؟ ماه یا سال بعد چه چیزی در انتظارش بود؟ اما جیم، با تمام هیجان و ناشکیبایی دوران جوانی، مسیر مستقیم‌تری را انتخاب کرد. او می‌گفت: "ابدیت در زمان حال." جیم روزی یک کتاب اک را می‌خواند که در پشت آن شماره تلفنی وجود داشت. دبرا گفت: "چه می‌خوانی؟" او پاسخ داد: "در این کتاب مطالبی درباره ابدیت در اینجا و اکنون وجود دارد. می‌خواهم با این شماره تماس بگیرم و بینم که چه چیزی دست گیرم می‌شود." صدایی خوش‌آیند و شاد روی خط آمد. از پشت خط اکیستی درمورد جلسه‌ای در آینده نزدیک صحبت کرد که در آن فردی آموزش‌های اک را بیشتر توضیح می‌داد.

او به مادرش گفت: "من می‌روم."

دبرا با اینکه در مورد آموزش‌های مذهبی دیگر جز کاتولیک محتاط بود، تصمیم گرفت او را همراهی کند تا مطمئن شود کسی نمی‌خواهد از پسرش سوء استفاده کند. او گفت: "مادر، خواهش می‌کنم، معنی ندارد." جیم می‌توانست او را تجسم کند که با خشم اتهاماتی را به آن گروه نسبت می‌دهد. جیم توافقی را پیشنهاد کرد.

"اگر قول بدی که موجب تشویش من نشوی، می‌توانی بیایی."

سپس آنها عازم شدند. نزدیک به پایان جلسه معارفه در مورد آموزش‌های اک، سخنگویی گروه را مخاطب قرار داد. او گفت: "برای اینکه دید بهتری راجع به موضوعی که می‌خواهم در موردش صحبت کنم، به شما بدهم، از همه شما دعوت می‌کنم هیو را با من زمزمه کنید." سپس او و دیگران خیلی آهسته شروع به زمزمه هیو کردند.

هیو، نامی مقدس و کهن برای خداست. شما می‌توانید آن را در خانه بخوانید. خیلی ساده در مکان آرامی بنشینید یا دراز بکشید و هیو را زمزمه کنید (اینطور تلفظ کنید "هیوو"). این آواز قدیمی به صدای خدا فرصتی میدهد تا به شکل عشق، نور یا صوت به شما وارد شود.

نور و صوت خدا اجزاء اصلی عشق الهی هستند که به ندرت شناخته شده‌اند. این دو رکن عشق خدا، پایه‌های آموزشهای اک هستند. در واقع، مسافران معنوی اک خارج از بدن و در دریا‌های گیتی و از طریق سفر روح بر آنها سوار می‌شوند، همچون موج سواری که بر امواج اقیانوس سوار میشود. این روش، راهی مستقیم برای یافتن عشق، خرد و آزادی معنوی می‌باشد.

ذهن دبرا به سه سال پیش در یک نمایشگاه دوره رنسانس کشیده شد. طالع بینی و بسیاری شیوه‌های دیگر در آنجا به نمایش گذاشته شده بودند.

در اتاق کوچکی که مردم در آنجا مراقبه می‌کردند، کاسه کریستالی وجود داشت. میزبان چوبی را که سر آن پلاستیکی بود به لبه کاسه کشید و به این طریق صدایی با شکوه و آرامش بخش بوجود آمد. این صدا بسیار زیبا و شفا بخش بود.

در این جلسه اک دبرا به آواز هیوی دیگران گوش سپرد. آن صدا، آن صدا، آن را قبلاً کجا شنیده بود؟ ناگهان موضوع برایش روشن شد: این شبیه آن صدای آرامش بخش در نمایشگاه بود. چوبی که با سر پلاستیکش به آرامی بر لبه کاسه کریستال کشیده می‌شد هم این صدای هیو، نام باستانی خدا را ایجاد می‌کرد.

او متوجه شد که نوار صوتی آواز هیو در جلسه اک موجود است. دبرا سرشار از هیجان یک نوار خرید. این کار او باعث تعجب جیم شد. "مامان چه کار می‌کنی؟ هیچ وقت از این چیزها نمی‌خریدی."

دبرا درباره همان صدای فوق العاده‌ای که یکبار در نمایشگاه مربوط به دوره رنسانس شنیده بود به او گفت. خیلی ساده او می‌خواست یکبار دیگر آن را بشنود.

سفری به معبد اک

مادر و پسر عضو اکنکار شدند. بعد از آن خیلی زود یک معبد اک در چنهسن، مینه سوتا، یکی از حومه‌های مینیاپولیس باز شد. جیم گفت: "بیا به مینه -سوتا بریم و این مکان را ببینیم."
دبرا موافقت کرد: "بله، شاید تجربه خوبی در آنجا داشته باشیم."
او قلباً می‌دانست که تجربه‌ای خواهد داشت.

این خاطره مبهمی از کودکی‌اش را، زمانیکه در تخت خوابش گریه می‌کرد، به یادش آورد. "می‌خواهم به خانه بروم. من فقط می‌خواهم به خانه بروم." آن موقع نمی‌دانست که منظورش چیست، و حتی حالا هم کمی می‌دانست.

بنابراین آنها از ساحل شرقی و با نقشه‌ای بسیار قدیمی از مینیاپولیس حرکت کردند. از زمان انتشار نقشه تغییرات بسیار، نقشه را غیر قابل استفاده کرده بود. هنگامیکه به حوالی چنهسن رسیدند، راه معبد اک را از یک کارگر جوان پمپ بنزین پرسیدند.

جوان گفت: "هرگز چیزی درباره آن نشنیده‌ام."

به جاده برگشتند، مسیر نامعلومی را به سوی مرکز شهر چنهسن و به امید یافتن معبد اک در آن نزدیکی، دنبال کردند. غروب هم برای پیچیده کردن موضوع آهسته آهسته فرا رسید. سپس، درحالیکه غروب خیابان اصلی را در برگرفته بود، صحنه‌ای از دژاوو بر دبرا غلبه کرد. او وسط خیابان ترمز کرد.

جیم گفت: "مامان، چه کار می‌کنی؟"

با تعجب و بدون هیچ حرکتی در چرخها پاسخ داد: "من قبلاً اینجا بوده‌ام!"

سالها پیش، رویایی تکراری داشت که این دیدار را از شهری کوچک پیش‌بینی کرده بود که نامش چیزی به معنای یک سال کاملاً زمستانی بود. این توصیف به استثنای هجی مختصر بومیان، که به معنای تابستان است، با مینه سوتا مطابقت داشت.

در رویاهایش از یک مغازه آهن فروشی می‌گذشت و سپس می‌توانست ساعت شهر را ببیند. صحنه همیشه همینطور بود. با احساسی که این رویاها را واقعی‌تر از زندگی در بیداری می‌دانست، بیدار می‌شد. اما او آنها را تا همین شب فراموش کرده بود.

او تکرار کرد: "من قبلاً اینجا بوده‌ام." ترافیکی که پشت سرشان ایجاد شده بود، او را وادار به حرکت کرد. چند دقیقه بعد، آنها معبد اک را در نزدیکی حاشیه شهر یافتند.

این معبد اک مکانی بسیار استثنایی است. این مکان سمبلی بیرونی برای معبد مقدس خداوند در قلب تمام مردم است. دیدارکنندگان این معبد اغلب حضوری قطعی، با عشق، و الهی را اظهار می‌دارند. نور و صوت خدا در معبد منعکس می‌شود و طنین می‌اندازد، و بسیاری از افراد این احساس بودن را در مکانی مقدس و منحصر به فرد بیان می‌کنند.

تجربه بزرگ؟

مادر و پسر ماشین را پارک کردند و به معبد اک وارد شدند و در جایگاه مقدس نشستند. دبراً در انتظاری خاموش و با حیرت منتظر بود، چه زمانی تجربه بزرگم را خواهم داشت؟ به محض ایجاد چنین اندیشه‌ای، صدای ملایمی از جایی نامعلوم گفت: "خوب، چه می‌خواهی؟ آیا باید در معامله‌ای سود کنی؟"

او تجربه چند دقیقه پیش را فراموش کرده بود.

یکبار فردی از من سؤال کرد: "مردم معمولاً چگونه حقیقت را در اک می‌یابند؟" منظورش این بود که: آیا حقیقت مثل انفجار بمب ظاهر می‌شود؟

بله می‌تواند تجربه‌ای باشد که عواطف و احساسات را عمیقاً به جنبش درآورد. اما ظرافت آن اغلب مردم را در گذشته به اشتباه می‌انداخت. بنابراین آن را از دست می‌دادند. دبراً، طی یک ساعت تجربه حیرت آور تعین مکان شهری واقعی را از رویاهای تکراری سالها پیش داشت. این "تجربه بزرگ" بود. افرادی که شک و تردیدهای بزرگی دارند، اغلب به دورترین نقطه در راه خدا می‌روند. ممکن است فردی سؤال کند: "آیا امیدی برای من هست؟ من خریدار آن از خدا نیستم." مشکلی نیست، وقت بگذارید، زیرا تمام جویندگان باید با سرعت خودشان پیش روند.

اما حقیقتی که می‌توانم به شما ارائه دهم کلمه هیو و تمرینات معنوی برای یافتن خدا است. اما موفقیت در آنها بستگی به شما دارد. آیا می‌توانید روزی چند دقیقه را صرف گشودن قلبتان به روی روح مقدس کنید؟ آیا می‌توانید تمرینات معنوی را با عشق و اشتیاق انجام دهید. آیا می‌توانید برای چند دقیقه تمام ذهن و قلبتان را به چنین خویش _ انضباطی اختصاص دهید؟ اگر پاسخ مثبت است، شما آمادگی دارید تا در جستجویان برای قوانین سری زندگی پیشرفت کنید. اسرار امروز دیگر اسرار فردا نخواهند بود.

چند صوت خداوند

بعد از اینکه دبرا عضو اکنکار شد، معنی صدای وزوزی را که سالها می شنید، دریافت. این صدا چیزی نبود جز یکی دیگر از اصوات خداوند. این صدا شبیه صدای گروهی زنبور است و از طبقه اتری، محدوده ذهن ناخودآگاه سرچشمه می گیرد. این طبقه فراتر از طبقه ذهنی است و رفیع ترین جهانهای روحی _ روانی می باشد. فراتر از آن طبقه روح، اولین جهانهای حقیقی معنوی است.

او متوجه این صدای وزوز از طبقه اثیری شد زیرا این سطحی از آگاهی بود که او در زندگیهای گذشته دریافت کرده بود. گام معنوی بعدیش طبقه روح بود. در اوایل این زندگی او مجدداً به طبقه اتری متصل شد، که مدرک آن هم صدای وزوز بود. صدای دیگری هم بود.

این صدا شبیه نت بلند، نافذ و تنهای یک آلت موسیقی بود. اگرچه به گوش آسیب نمی رساند، همینطور بلندتر می شد تا به فراتر از محدوده شنوایی انسان برسد، و او را تا قله های معنوی جدید صعود می داد. این نت نافذ؟ حالت دیگری است از صدای خدا. تمام کسانی که چنین اصوات الهی را می شنوند، پاکي روح و برکاتی بسیار رفیع می یابند. نفسی از آزادی حقیقی.

صدای خدا در دو ظهور صوت و نورش، روح مقدس است. مهمترین این دو برای ما صوت است. تلویزیون و رسانه های چاپی پوشش وسیعی به نوری می دهند که مردم اغلب پس از یک تجربه نزدیک به مرگ گزارش می دهند. از این دو ویژگی نور اغلب راحتتر ظاهر می شود، بنابراین بیشتر افراد به این ویژگی روح مقدس استناد می کنند. صوت اغلب دیرتر می آید. در اینجا تمرکز ما روی صوت است. که ممکن است شبیه سرودی آسمانی، ارکستری باشکوه یا شاید آوازی گرجی مربوط به دوران قرون وسطی باشد. باز هم پژواک آن شامل تکانهای طبیعی رعدی با فاصله دور، صدای خش خش برگها، صدای جیرجیر یک جیرجیرک، نفس ملایم یک عاشق، یا میو کردن یک بچه گربه می باشد. صوت خدا شما را تا ارتفاعات معنوی جدید صعود می دهد.

هر صوت مقدس به طبقه یا ناحیه ای از خدا مربوط است، که با سطح دقیق معنوی آن ناحیه هماهنگ است. این اصوات که در بسیاری از کتابهای اک و دیسکورسها فهرست بندی شده اند، همچون تابلوهای راهنما هستند. یک صوت معلوم، سرنخ باارزشی است به سطحی از آگاهی که در یک زندگی گذشته به آن رسیده اید یا اینکه جایگاه الهی شما را در حال حاضر منعکس می کند. این زندگی فرصت گرانبهائی است تا سرنوشت حقیقی تان را دوباره بیدار کنید. راه اک جهش بعدی برای آشکار کردن اسرار زندگی است.

صدای خدا

صوت و نور خدا چیستند؟ بر چه چیز دلالت دارند؟

نور و صوت، صدای خدا، اظهار عشق خدا برای ما هستند. آنها کل عشق خدا را دربردارند. آنها با هم همان روح مقدس در مذهب هستند.

در صحبت از نور می‌گوییم: "بله، چنین چیزی به عنوان نور خدا وجود دارد. که هزاران بار درخشانتر از هر خورشیدی و ملایم تر از نور طلایی ماه است." نور خدا تمام وجود شما را از درون و بیرون روشن می‌کند.

دیگر صوت‌های خدا در طبقات درون می‌توانند شبیه صدای آلات موسیقی، پرندگان، سرودی دسته جمعی، ماشین‌ها، اقیانوس، سوت‌های منظم، زمزمه، یا اوج گرفتن صدای باد یا آب باشد. و شاید طنین خنده شادی باشد. تمام این صداها مقدس هستند.

کلمه‌ای که قلب شما را به روی عشق خدا می‌گشاید، هیو است. این نامی مقدس و محترم برای خداوند است.

عشق حقیقی در نور و صوت

کسی که از اکیست‌ها می‌شنود که در مورد صوت و نور خدا صحبت می‌کنند، به عبارتی آشنا مثل رحمت، ایمان یا عشق می‌اندیشند.

اما استفاده ناآگاهانه از این کلمات معنای حقیقی آنها را از بین برده است. نور و صوت خدا به جای توصیف صفات آن مثل رحمت، ایمان یا عشق، جوهره ذات روح مقدس است. آنها واقعی هستند.

نور و صوت خدا، نوری واقعی است که می‌تابد و صوت که در سراسر دنیا طنین می‌اندازد. آنها زندگی را حمایت می‌کنند. برای بسیاری از جویندگان، ابتدا نور به یکی از فرمهای بسیارش ظاهر می‌شود. نور اغلب در موقعیت رویا می‌آید. برخی آن را به صورت نور آبی و به شکل شمع یا حبیبی با نور زرد، صورتی کم رنگ، سبز، بنفش یا سفید می‌بینند. برای مثال، رنگ سفید نمایانگر پاکی عشق خداست؛ آبی بیانگر عشق ماهانتا است که استاد درون هم نامیده می‌شود.

زرد یک رنگ پاک معنوی است. صورتی نمایانگر نور خداست که عواطف و احساسات شما را در طبقه اثری تحت تأثیر قرار می‌دهد. این رنگ هر چه باشد، یکی از بسیار نشانه‌های عشق خدا برای شماست. این دلگرمی رحمت الهی است. این حضوری متغیر برای یک فرد و برای همه است.

خوب، شما چه فکر می کنید؟ آیا زندگی فقط یک پیاده روی اتفاقی است؟ آیا زندگی معنوی شما در اختیار بخت و اقبال است؟ یا اینکه همانطور که دبرا فهمید آیا زندگی ما یک راه معنوی در کنار نظم و هماهنگی طبیعی است؟

مسافران معنوی اک در جهانهای هستی سیر می کنند. آنها نشانه خود را درباره زندگی به عنوان سفری که به واسطه دست الهی هدایت می شود و هم اکنون در صوت و نور خدا وجود دارد، کشف کردند. پس شما هم می توانید. بزرگترین مسافران معنوی شاید روزی مانند شما یک جوینده بوده اند. در آنجا چه چیزی برای بدست آوردن وجود دارد؟ اطمینانی از مسیر زندگی و عشق. اگر بخواهید نور و صوت خدا را تجربه کنید، در اینجا یک تمرین معنوی ذکر شده: چشماتان را ببندید و به چشم معنوی نگاه کنید. (چشم معنوی میان ابروها و وسط پیشانی شماست). هیو، را (مانند "هیوو") زمزمه کنید که نامی باستانی برای خدا، و یکی از قویترین کلمات برای شکوفایی معنوی است که می توانم به شما پیشنهاد کنم.

همینطور که هیو را زمزمه می کنید، در جستجوی یک صوت مقدس گوش فرا دهید. صوت ممکن است به هر یک از این شیوه ها بیاید: مانند سر و صدای قطار، نغمه یک پرنده، وزوز زنبورها، صدای دلپذیر فلوت یا حتی صدای تسلی بخش گیتار. این صوت شادی و شگفتی را به ارمغان می آورد. اصوات مقدس عملکرد خلاق نیروی حیات، اک است که اتمها را در جهانهای نامرئی جابجا می کند. این صوت برای رسیدن به گوش های شما در موقعیت آگاهیتان طنین می اندازد. در حالیکه هیو را زمزمه می کنید، تصور کنید که صوت مقدس خدا مانند آبشاری روی شما می ریزد، مانند آبشاری از آبهای پاک و پرتلاؤ. این آبشار ناپاکی های روح را پاک می کند. این جریان صوتی همچنین ممکن است بینشی درمورد رفتاری در گذشته به شما بدهد که ریشه مشکل فعلی امروز است.

صوت راهی سری را به سوی شادی عشق و رحمت می گشاید. شما آرامش، شادی و آزادی معنوی را می یابید.

شما بر سر دو راهی هستید. آیا به نور و صوت خدا به عنوان آخرین هدایت معنوی با جرأت نگاهی می اندازید؟

اگر اینطور است، پس شما برای آموزش های زیبا و قدرتمند اک آماده اید. آنها مستقیم ترین راه به سوی خرد، قدرت و آزادی و عشق باارزش ترین هدیه تمام اینها را پیشنهاد می کنند. بیاید شروع کنیم.

واژه نامه

اک: نیروی حیات، روح مقدس یا جریان قابل سماع حیات است که تمامی زندگی را مورد حمایت قرار می دهد.

اکنکار: مذهب نور و صوت خداست که به دانش باستانی سفر روح هم معروف است. این یک مذهب معنوی کامل برای فرد در دنیای مدرن است. آموزش‌های آن برای فرد چهار چوبی را فراهم می آورد تا تجارب معنویش را مورد بررسی قرار دهد. اکنکار توسط پال توییچل، بنیانگذار عصر جدید در سال ۱۹۶۵ تأسیس شد. این کلمه به معنای "همکار خداوند" است.

استادان اک: استادان معنوی هستند که می توانند مردم را در مطالعات و سفرهای معنویشان یاری و حمایت کنند. استادان اک از بین روح‌هایی هستند که به شناخت و درک خدا رسیده اند و از مسئولیتی که با آزادی معنوی همراه است، آگاه هستند.

هیو: قدیمی ترین و سری ترین نام برای خداست. زمزمه کلمه هیو ترانه عشق برای خدا محسوب می شود که می توانید آنرا با صدای بلند یا آهسته برای خودتان زمزمه کنید.

استاد اک در قید حیات: این لقب استاد معنوی اکنکار است. وظیفه او اینست که روح‌ها را به منزلشان نزد خدا هدایت کند. استاد در قید حیات اک می تواند به عنوان استاد بیرون دانشجویان معنوی را از نظر فیزیکی، در موقعیت رویا به عنوان استاد رویا و در جهان‌های معنوی به عنوان استاد درون یاری دهد. سری هارولد کلمپ در سال ۱۹۸۱، ماهانتا، استاد در قید حیات اک شد.

ماهانتا: عنوانی است برای توصیف برترین موقعیت آگاهی خدایی روی زمین که اغلب در استاد اک در قید حیات ظهور می یابد. او کلام زنده است. توصیفی است از روح خدا که همیشه با شماست.

طبقات: سطوحی هستند مانند طبقات فیزیکی، اثیری، علی، ذهنی، اتری و روح.

روح: خویش حقیقی است. بخش درونی و مقدس ترین جزء هر فرد. روح قبل از تولد و بعد از مرگ کالبد فیزیکی وجود دارد. روح به عنوان بارقه‌ای از خداوند، می‌بیند، می‌داند و همه چیز را درک می‌کند. روح مرکز خلاقه دنیای خودش است .

سفر روح: گسترش آگاهی است. توانایی روح در فراتر رفتن از کالبد فیزیکی و سفر به جهانهای معنوی خداست. سفر روح فقط توسط استاد در قید حیات اک آموزش داده می‌شود. سفر روح به افراد کمک می‌کند تا از نظر معنوی شکوفایی حاصل کنند و بتوانند به مدرکی دال بر وجود خدا و زندگی پس از مرگ دست یابند.

صوت و نور اک: روح مقدس است. صوت و نور دو ویژگی هستند که از طریق آنها خداوند در جهانهای تحتانی ظاهر می‌شود. مردم می‌توانند آنها را با نگاه کردن و گوش سپردن به درویشان و از طریق سفر روح تجربه کنند.

تمرینات معنوی اک: تمرین روزانه برخی روش‌های خاص است که ما را در تماس با نور و صوت خدا قرار می‌دهد.

سری: لقبی است برای احترام معنوی و شبیه عالی جناب یا کشیش و در مورد افرادی استفاده می‌شود که به قلمرو خدا دست یافته اند. در اکنکار، این لقب شایسته ماهانتا، استاد در قید حیات اک می‌باشد.

درباره نویسنده:

سری هارولد کلمپ در ویسکانسین به دنیا آمد و در مزرعه کوچکی بزرگ شد. او دوران ابتدایی را به یک مدرسه دو کلاسه در بیرون شهر می‌رفت و مقطع دبیرستان را در یک مدرسه مذهبی و شبانه روزی در میلواکی واقع در ویسکانسین گذراند.

بعد از کالج مقدماتی در میلواکی و فورت واین واقع در ایندیانا، در نیروی هوایی آمریکا نام نویسی کرد. در آنجا به عنوان متخصص زبان در دانشگاه ایندیانا و به عنوان بیسم چی گودفیلو ای. اف. بی. واقع در تگزاس آموزش دید. سپس برای کار دو سال به ژاپن رفت و در آنجا بود که برای اولین بار با اکنکار مواجه شد.

او در اکتبر سال ۱۹۸۱ رهبر معنوی اکنکار، مذهب نور و صوت خداوند شد. لقب کامل او، سری هارولد کلمپ، ماهانتا، استاد در قید حیات اک است. هارولد کلمپ به عنوان استاد در قید حیات اک مسئول تکامل پیوسته و تدریجی آموزش‌های اکنکار است.

مأموریت او اینست که به مردم در این زندگی در یافتن راه بازگشتشان به سوی خدا کمک کند. هارولد کلمپ برای سمینارهای اک به آمریکای شمالی، اروپا و جنوب اقیانوس آرام سفر می‌کند. او همچنین از آفریقا و بسیاری از کشورهای سراسر دنیا دیدن کرده و با جویندگان معنوی ملاقات کرده و سخنرانی‌هایی الهام بخش ارائه داده است. نوارهای ویدیویی و نوارهای کاست بسیاری از سخنرانی‌های عمومی او موجود است.

احساس هارولد کلمپ از لذت و نزدیکی عملی به معنویت در سخنرانی‌ها و نوشته‌هایش به بسیاری از مردم در سراسر دنیا کمک کرده تا حقیقت، آزادی درونی، خرد و عشق عظیم‌تری را در زندگیشان بیابند.